

عقلانیت مدرن
شکل دیگری از
خودبنیادی را
نیز در قرن ۱۷ و
۱۸ دنبال کرده
است. در آن مقطع
«عقلانیت تجربی»
چندان مطرح نبود و
بیشتر به «عقلانیت
تجربیدی» توجه
می شد. «دکارت»
این معنا از عقلانیت
خودبنیاد را که
منبع معرفتی
مستقلی در قبال
وحی و مرجعیت
کلیسا است، مورد
توجه قرار می دهد.
این عقلانیت نیز
اگرچه سکولار است
اما در عرصه نظر
به اندازه عقلانیت
علمی قرن ۱۹
این جهانی نیست.



شرح نظریه آیت الله جوادی آملی

هرگز تقلیل پیدا نمی کنند. زیرا در نظام هستی، همواره علم مفهوماً بر اراده مقدم است. حتی در علم و اراده الهی نیز چنین است و نظام عالم، زیرنشین علم الهی است. در حکمت مشاء خداوند فاعل بالعنایه است. یعنی ابتدا علم به نظام احسن دارد و بعد اراده او - بر اساس علم او - به نظام احسن تعلق می گیرد. در عرفان هم در حوزه اسماء و صفات ذاتی علم و اراده مصداقاً مساوق و مفهوماً مغایر هستند. در این کثرت که به لحاظ مفهوم پیش می آید، مفهوم علم بر انتزاع اراده تقدم دارد. چون بین اسماء و صفات الهی نیز نوعی نظم و ترتیب منطقی وجود دارد. بر این اساس، برای اهل سلوک یک ترتیب شهودی و برای اهل نظر یک ترتیب منطقی در عرصه عقلانیت و معرفت ایجاد می شود.

هنگامی که آیت الله جوادی آملی می گویند: «عقل و نقل دو منبع معرفتی جهت تولید علم دینی هستند»، هرگز مرادشان عقل مدعی خودبنیادی قرن ۱۷ یا ۱۹ میلادی نیست که روی یک سری اصول - که محل بحث هستند - نشسته است. این اصول برای عقل توحیدی، پذیرفته نیست؛ زیرا این عقل آزاد نیست و در بند شده است. برای همین پیش از هر چیز، باید درباره این اصول بحث کرد و اندیشید.

اگر ایشان بیان می کنند که عقل پیام آور خدا و یک منبع معرفتی مهم است و علوم عقلی نیز حجت خود را دارند، مرادشان عقل در نگاه اسلامی و دینی است. عقلی که در مباحث هستی شناسی و معرفت شناسی گرفتار لغزش نشده است. یعنی در مباحث هستی شناسی اصل واقعیت را قبول کرده و در کانون این واقعیت، به هستی قدسی و متعالی یک وجود نامحدود و مطلق رسیده است. این اذعان البته تحمیل به عقل نیست، بلکه عقل خود آن را می یابد. وقتی به تاریخ اندیشه فیلسوفان مسلمان نگاه می کنیم، می بینیم در قدم هایی که در این عرصه برداشته اند، هرگز چیزی بر عقل تحمیل نکرده اند. در فلسفه فارابی، عقل در همان قدم اول و قبل از اثبات هر چیز، می گوید واقعیت نامحدودی هست. در برهان امکان، قبل از اثبات هر چیز می گویند واجب الوجودی با علم و قدرت نامحدود هست و...

هستیم. زیرا بار اراده انسان را بر دوش عقل گذاشته و عقل را اسیر کرده اند اما عقل نباید تحت امارت اراده باشد؛ بلکه اراده خود تحت پوشش عقل است. عقل عملی هم وابسته به عقل نظری است.

وقتی عقل را به عنوان پیام آور بشناسیم، تفاوت بین حوزه کلام رایج با حوزه فلسفه روشن می شود. البته منظور از کلام رایج در این جا کلام جهان اسلام (کلام اشعری) است که یک سری نقاط پذیرفته شده را از شمول داوری عقل خارج می کند. از دید آن ها عقل می بایست از حاشیه این نقاط بیاید و از آن دفاع کند؛ که به این، «عقل جدلی» می گویند. اما این عقلانیت، نقاط کور بسیاری دارد. آن ها می گویند این نقاط به ایمان بازمی گردد و ایمان هم به اراده و عزم انسان بستگی دارد؛ یعنی باز هم به تقدم اراده می رسند و اجازه نمی دهند درباره آن نقاط بحث شود. این

نقاط در علم کلام عمدتاً تاریخی اند. یعنی در سده اول هجری برخی عقاید از ناحیه اهل ظاهر تحمیل شده و جزء باورهای عمومی جامعه اسلامی قرار گرفتند. اما در تعبیر روایی شیعه، عقل پیام آور خداست و عقلانیت از این افق آغاز می شود. عقل نور است و نباید جلوی آن گرفته شود. از آن جا که اسلام حق است، نور عقل نیز این حقیقت را نشان می دهد.

البته همین نور پیام آور، خود حوزه هایی از حق و واقع را که فراعقلی است، نشان می دهد. برای نمونه هم این سینا و هم شیخ اشراق اثبات می کنند که معرفت انسان نسبت به عقل خودش، شهودی است، نه استدلالی و مفهومی. بنابراین عقل ما را از حوزه معرفت تجربی و مفهومی به حوزه معرفت فرا مفهومی و شهودی می برد. البته شهود نیز تا مقطعی عقلانی است اما عقل ما را به حوزه شهودهای فرا عقلی هم راه می برد. نور عقل وجود این حوزه ها را اثبات می کند و راهی به فراسوی ساحت های این جهانی علم نشان می دهد.

البته اگر عقل بخواهد در عرصه علوم مفهومی و استدلالی تحقق پیدا کند، باید «عزم عملی» در کنار «عزم علمی» وجود داشته باشد. بنابراین تعامل اراده و علم در هیچ مقطعی جدا شدنی نیست اما مسأله این است که آیا هویت علم را عزم عملی تعیین می کند یا رابطه این دو بالعکس است؟ در علم شهودی و حضوری نیز بین اراده و علم تعامل شدیدتری وجود دارد و این دو یکی می شوند؛ یعنی از مرحله ای به بعد، اگر چه مفهوماً از هم جدایند ولی مصداقاً یکی هستند. با این حال

توسعه ای به منزله محور و اساس به آن نگریسته شود.

نکته ای که در این جا نباید از نظر دور داشت این است که محدودنگری نسبت به منابع معرفت دینی، نه تنها باعث خلوص معارف دینی نمی شود، بلکه توسعه علمی انسان را نیز به چالش می گیرد و هرگونه پیشرفتی در قلمرو عقل و علم را در تقابل با دین می انگارد و مردود می شمارد. در حالی که «هرگز دو عنوان عقل و دین، در مقابل یکدیگر نیستند؛ بلکه دین امر جامعی است که عقل و نقل تحت پوشش آن و رابط میان دین و جامعه انسانی اند.» (همان، ص ۹). از این رو «کسانی که شناخت دین را صرفاً در حصار نقل (آیات قرآنی و روایات) محدود می کنند دستاوردهای عقل را معرفتی کاملاً بشری و بی ارتباط با دین می دانند، مرز روشنی میان «معرفت دینی» و «معرفت بشری» ترسیم می کنند و عقل را در برون مرزی دین قرار داده و مقابل آن می نشانند» (همان، ص ۱۳)

برای زندگی در این دنیا نیز باید چاره ای جست. بر این اساس، علوم انسانی برآمده از عقلانیت تجربی که جایگاه حقیقی و واقعی خود را در نظام فکری یافته باشد، نه تنها تعارضی با وحی و علوم عقلی ندارد بلکه در راهبری انسان به سوی توسعه معنوی یار و مددکار وحی و عقل خواهد بود. (همان، صص ۱۱۰-۱۰۹).

در این نگرش، به جای آن که علوم تجربی مانند اقتصاد، سیاست یا مدیریت مبنای عقلانیت قرار گیرد، این وحی و بدیهیات عقلی است که مبنای پایه سایر یافته های دیگر می شود. این که تصور کنیم محل بروز و ظهور عقلانیت، تنها اقتصاد جامعه است، برخاسته از همان نگاه تنگ نظرانه ای است که هویت و حقیقت انسان را این جهانی تفسیر می کند؛ گویی انسان چیزی جز خوراک، پوشاک، مسکن و سایر نیازهای مادی نیست. در حالی که عقلانیت اسلامی در کنار این ها نیازهای بالاتر و برتری را قرار می دهد که همان نیازهای معنوی انسان است؛ و لازم است در هرگونه